نگاه کارشناس

کلاه‌قرمزی یک فرهنگ است

اعظم راوردراد
استادیار دانشگاه تهران

■ تا به حال به رفتار کودکان در میهمانی‌ها یا سایر مجامع عمومی توجه کرده‌اید؟ وقتی دو کودک چهار یا پنج‌ساله که هیچ‌گونه آشنایی قبلی با هم ندارند در یک فضای عمومی قرار می‌گیرند که به دلیل همراهی با بزرگترهایشان مجبورند مدتی را در آنجا بگذرانند، چه اتفاقی می‌افتد؟ این دو به محض قرار گرفتن در فضای مشترک به همدیگر متوجه می‌شوند، به سوی هم می‌روند و پس از اندک زمانی آن دو را در حال بازی خیلی جدی با هم خواهیم دید، تصویری که بزرگسالان از تماشای آن لذت می‌برند. در این داستان با دو نوع از لذت بردن مواجه هستیم؛ دو کودک از با هم بودن و با هم بازی کردن بدون توجه به اطراف لذت بردماند و فرد بزرگسال از تماشای دو کودک و یافتن احساس زیبایی درباره دنیای کودکی لذت برده است. برای او کودکان شیرینی و زیبایی خاصی دارند که لذت‌بخش است. احساسی که کودکان، خود از آن بی‌خبر هستند.

حال تصور کنید که در یک برنامه تلویزیونی، یک فیلم سینمایی، عروسکی ظاهر شود که شبیه کودکان است، با همان دنیای متفاوتی که کودکان در آن زندگی می‌کنند. عروسکی که هرچه را می‌شنود همان را باور می‌کند، بر اساس باورهای خود رفتار می‌کند، حتی اگر این رفتارها از نظر بزرگسالان اشتباه باشد و مستوجب تنبیه تلقی شود. کلاه‌قرمزی همان عروسک است. او شبیه کودکان ایرانی است، با همان سادگی‌ها، شیرینی‌ها و کودکی‌های یک کودک ایرانی، اما این تنها دلیل پذیرش وسیع این عروسک تلویزیونی نزد کودکان و بزرگسالان ایرانی نیست. عروسک‌های زیادی در سال‌های گذشته از تلویزیون ایران برای مخاطبان کودک و نوجوان ساخته شده‌اند.

عروسک‌هایی که در زمان خاصی توجه زیادی را به خود جلب کردند اما پس از مدتی از صحنه کنار رفتند و دیگر بازنگشتند. برای مثال عروسک‌هایی مانند «چرا»، «سنجه» و «قورباغه سبز» وجود داشتند که امروز دیگر شاید کمتر کسی آنها را به یاد آورد. حال سؤال این است که چرا آن عروسک‌ها رفتند و کلاه‌قرمزی ماند؟ دلایل این ماندگاری چیست؟ در زیر تلاش می‌شود دلایل موفقیت کلاه‌قرمزی و فراموش شدن بقیه عروسک‌ها تشریح شود.

۱- دلیل اول این است که کلاه‌قرمزی تنها عروسک ایرانی نیست که موفق شده است علاوه بر تلویزیون، به سینما نیز راه پیدا کند و در زمان معروف شدنش در کتاب‌های داستان کودکان، روی لوازم‌التحریر و لباس‌های کودکان ظاهر شود و به این وسیله خاطراتی ماندگار از خود در ذهن کودکان ایجاد کند. اثرات این رسانه‌های مختلف با همدیگر جمع شده و در فرآیندی که از آن به «هم‌افزایی» تعبیر می‌شود، نقش این عروسک دوست داشتنی را بر ذهن‌ها ماندگار کرده است.

۲- دلیل دوم کودکانه بودن و موفقیت او در جذب کودکان است. اگر به بسیاری از برنامه‌های کودک و نوجوان در تلویزیون ایران و نیز عروسک‌های ریز و درشتی که در این برنامه‌ها ایفای نقش می‌کنند توجه کنیم متوجه خواهیم شد که این برنامه‌ها تنها ظاهر کودکانه دارند و تنها لحن سخن گفتن بزرگسالان با کودکان را به عنوان نشانه‌ای از برنامه کودک بودن به کار می‌برند. اما سخنان آنها در حقیقت سخنان بزرگسالان است که کودکان را چندان به خود جلب نمی‌کند. وقتی این ویژگی با چاشنی پند و اندرز و نصیحت هم همراه می‌شود دیگر برای کودکان نه تنها جالب نیست که دافعه هم ایجاد می‌کند. کلاه‌قرمزی چنین حالتی را ندارد و یک کودک واقعی است. پس مانند همان کودکی که در یک فضای عمومی به سرعت به سمت کودک دیگر جذب می‌شود، کودکان دیگر را به خود جذب می‌کند. این کودک واقعی، بزرگسالان را نیز به همان دلیل که از شیرینی‌های کودکان لذت می‌برند، به خود جذب می‌کند.

۳- کلاه‌قرمزی به دلیل مذکور در بند دوم، چندلایه است و مخاطبان مختلف به دلایل متفاوتی از آن لذت می‌برند. کودکان به دلیلی و بزرگسالان به دلیلی دیگر. پس گستره مخاطبانش از تنها کودکان یا تنها بزرگسالان وسیع‌تر می‌شود.

۴- یکی دیگر از دلایل جذب مخاطب بزرگسال به کلاه‌قرمزی این است که در تلویزیون ایران برنامه‌های شاد و مفرح به طور معمول در قالب برنامه‌های کودکان اجرا می‌شود و از آنجا که چنین برنامه‌هایی برای بزرگسالان وجود ندارد، آنها نیز به ناچار از این برنامه‌ها برای شادی و سرگرمی خود استفاده می‌کنند. برای اولین بار در برنامه رنگین‌کمان به همراه عروسک «چرا» و پس از آن در برنامه عمویورنگ بود که ترانه‌هایی با آهنگ‌های شاد خوانده شد که کودکان حاضر در استودیو به همراه آن دست می‌زدند و شادی می‌کردند. مخاطب بزرگسال هم از این فضای شاد و مفرح در غیبت چنین برنامه‌هایی برای خود، استفاده می‌کند.

۵- این شخصیت ساخته شده توسط رسانه که توانسته بخشی از زندگی و سرگرمی افراد را به خود اختصاص دهد، در عمل در گنجینه خاطرات مخاطبان جایی برای خود باز می‌کند. سپس وقتی پس از گذشت مدتی دوباره روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود، علاوه بر جذب مخاطب جدید به دلایل بالا، خاطرات شیرین مخاطبان گذشته خود را زنده کرده و توجه آنها را دوباره به خود جلب می‌کند، این‌بار با تاثیرگذاری مضاعف به دلیل همراه‌شدن با خاطرات خوش گذشته مخاطبان.

ادامه در صفحه ۱۲

گفت‌وگو با محمدرضا هدایتی خواننده و بازیگر به بهانه آلبوم جدید«ماه می‌خندد» و نقش «پسرعمه‌زا» در «کلاه‌قرمزی»

شانسی برای من بود

مرجان صانبی

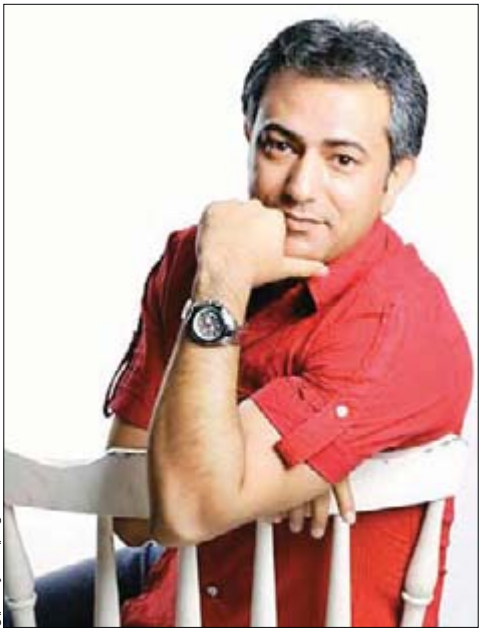

عکس: سایت محمدرضا هدایتی

پیرمردی که در کارهای مهران مدیری، پشت گریم سنگینی پنهان بود، مدت‌هاست پشت چهره عروسک بامزه‌ای در برنامه کلاه قرمزی و پسرخاله عروسی می‌زند؛ «پسرعمه‌زا»، استعداد و توانایی محمدرضا هدایتی در تیپ‌سازی و بداهه‌پردازی به او این امکان را داده تا در طول فعالیت حرفه‌ای خود با بهترین طنزپردازان ایران کار کند. البته استعداد او به بازیگری ختم نمی‌شود، او سال‌هاست کار موسیقی می‌کند و به تازگی آلبوم جدیدی وارد بازار موسیقی کرده به نام«ماه می‌خندد» و بهانه گفت‌وگوی ما هم با او همین آلبوم تازه بود، اما در ادامه وارد موضوع بازی او در سری ۹۱ کلاه قرمزی شدیم، برنامه‌ای به‌نام بچه‌ها و به کام بزرگترها.

■■■

از شروع کار خواننده‌گی بگویید. چه اتفاقی افتاد که سراغ موسیقی رفتید؟

زمانی که در راهدان تئاتر کار می‌کردم، نمایشی کار کرده بودم که سه آهنگ آن را خودم ساخته بودم. سابقه علاقه به موسیقی همیشه در من بوده اما کار حرفه‌ای نکردم، نت هم نمی‌دانم، اما خوشم خوب و بد را می‌شناسم. سال ۸۳ قبل از اینکه سراغ آلبوم بروم یکی، دو تا کنسرت برگزار کردم. یک کنسرت در شیراز و سه روز هم در اراک.

براساس چه سابقه‌ای چنین تصمیمی گرفتید؟

صداوسیمای اراک برای یک برنامه تلویزیونی من را دعوت کرده بود. شب رفتیم منزل یکی از دوستانی که در برنامه مجری بود. دوستان‌مان آمدند، سازی زدند و خواندند، منم خوانده. یکسال از آن ماجرا گذشت، دوستم که مجری بود سراغم آمد و پیشنهاد داد. من اولش قبول نکردم و یک ماه طول کشید تا راضی شدم بعد یک ماه تمرین و کنسرت برگزار کردیم و تجربه خیلی خوبی بود.

چرا کنسرت‌ها را از شهرستان شروع کردید؟

به این دلیل که آدمی نداشتم و فکر کردم مردم به دلیل اسم من به کنسرت می‌آیند. در اراک هم از کنسرت‌ها خیلی استقبال شد. ولی آن زمان هنوز صدای من شکل خاصی پیدا نکرده بود. ارشک رفیعی، برادر رشید رفیعی، طی سال گذشته، صدای من را کاملا کارگردانی کرد. صدای من با صدای پارسال خیلی فرق کرده.

چطور بعد از تجربه بازیگری به سراغ موسیقی و خواننده‌گی رفتید. چون معمولا هنرمندانی که به یک شاخه دیگر گرایش پیدا می‌کنند، تمرکز اصلی‌شان را از دست می‌دهند یا اینکه مردم دوست دارند آنها را به همان صورت اولیه‌ببینند.

بعد از انقلاب خیلی از بازیگران به سمت خوانندگی رفتند و اکثرا کارشان به یک آلبوم محدود شده.

برای دچار نشدن به این وضعیت و ادامه‌دار بودن چه‌کاری انجام داده‌اید؟

این آلبوم دومین است. اگر قرار بود دلسرد شوم با وجود اینکه آلبوم اول خیلی مخاطب نداشت الان آلبوم دومی در کار نبود و اینکه همزمان کارهای آلبوم سوم نیز شروع شده که موسیقی سیستان و بلوچستان و یادگاری است برای مردم سیستان و بلوچستان. دوست دارم به این شکل نسبت به آنها ادای دین کنم.

علاقه شخصی شما به آن موسیقی است؟

موسیقی بسیار غنی و باهویتی است. جزو موسیقی نواحی محسوب می‌شود و تنها موسیقی نواحی است که پنج، شش تا ساز دارد، مثل بنجو، رباب، قیچک، دوقلک، تنبورک، دونلی. این سازها در هیچ کجای ایران نیست. موسیقی نواحی دیگر یک یا دو ساز یا نهایتا سه ساز دارند.

البته بعضی از این سازهایی که نام بردید توسط سازسازان اصلاح شده و دوباره از آنها استفاده می‌کنند، مثل قیچک...

چون فکر می‌کردند این ساز مرده، در صورتی که در بلوچستان، ما بالای صد نفر نوازنده قیچک داریم و اینکه قیچک بلوچی، لحن بلوچی دارد، لحن لری یا موسیقی سنتی ندارد.

از نوازنده‌های بومی هم استفاده کردید؟

بله، همه نوازنده‌ها بومی هستند. زیرا در موسیقی نواحی لحن و لهجه خیلی مهم است و همانطور که زبان بلوچی با زبان فارسی متفاوت است همانقدر در آهنگ‌ها هم متفاوت هستند.

آیا به موسیقی سنتی هم علاقه دارید؟ چه چیزهایی گوش می‌کنید؟

من با «گل صد برگ» کار شهرام ناظری، عاشق موسیقی سنتی شدم و به آوازهای شجریان علاقه‌مند شدم. گوش دادن به کارهای شجریان باعث شد من دستگاه‌های موسیقی را یاد بگیرم در نسل قبل تر عاشق صدای بنان هستم یا نوازندگی جلیل شهناز به نوعی موسیقی سنتی برایم جنبه تحقیق داشت. به نظرم موسیقی زمان خالقی، معیری، بنان و... بی‌نظیر است. اگر صدایم اجازه می‌داد حتما به دنبال موسیقی سنتی می‌رفتم.

با توجه به علاقه و شناختی که شما از موسیقی سنتی و نواحی ما دارید چقدر از آن در موسیقی پاپ استفاده کردید؟

در این آلبوم که اصلا به کار نبردم، اما در آینده حتما شما آلبومی از من می‌شنوید که تلفیق موسیقی بلوچی و پاپ است. چون از تکرار بیزارم.

به نظرتان چقدر استفاده از ریشه‌های موسیقی ایرانی می‌تواند به موسیقی پاپ ما که دچار افت شده کمک کند؟

خیلی. مثلا مردم موسیقی رضا صادقی را به دلیل لحن‌بندری که وارد موسیقی پاپ کرده این قدر دوست دارند. اما به نظرم برای جهانی شدن موسیقی ایران باید اصل موسیقی سنتی را ارایه دهیم تا به موفقیت برسیم. البته هیچ کاری نشد ندارد، اما خلاقیت موسیقایی هنرمندان پاپ ما در حدی نیست که بتوانند موسیقی پاپ ایرانی را با یک هویت مستقل ایرانی معرفی کنند، شاید نسل‌های بعدی این کار را انجام دهند.

آلبوم دومت‌تان را با چه رویکردی شروع کردید؟

اشعار این آلبوم ساده هستند و شما به‌سادگی می‌توانید با آنها ارتباط برقرار کنید. چون در انتخاب ملودی‌ها ما یک رنج سنی در نظر گرفتیم، مثلا تا ۲۵ سال.

چرا؟

خواستیم بازاری کار کنیم و مثل آلبوم قبلی کاملا مطابق با سلیقه خودم نباشد. در آلبوم قبلی همه سازها آکوستیگ بود و از لحاظ هزینه‌ها و ضبط، آلبوم گرانی بود و فقط قشر خاصی با آن ارتباط برقرار کردند، مثل خود بچه‌های موسیقی.

چرا؟ می‌خواستید مخاطب بیشتری جذب کنید؟

مشکل من بازیگر بودنم است. باید به مردم می‌قبولاندم که من را به عنوان خواننده قبول کنند. این اتفاق وقتی می‌افتد که به مردم چیزی که دوست دارند را بدهی. حالا از آلبوم بعدی بیشتر می‌توانم سلیقه خودم را اعمال کنم، ولی قبل از آن باید با مردم رفیق می‌شدم. دوست دارم مردم به عنوان خواننده به من اطمینان کنند. من قول می‌دهم کاری نکنم که آنها دوست نداشته باشند. اواسط کار آلبوم ماه می‌خندد، دوستان کار را گوش دادند و گفتند: این آلبوم نمی‌گیرد، خیلی از آهنگ‌ها را ریختند دور، ترانه‌سرا و تنظیم‌کننده این آلبوم، رشید رفیعی است. ملودی‌ها را هم دوتایی با هم ساختیم. رشید گیتار را دستش گرفت و گفت: هرچی به ذهنت می‌آید بخوان! من خواندم و تبدیل شد به دالگیرم، من با تو آروممم و...

به همین سادگی که می‌گویید، یک مقدار دور از ذهن به نظر می‌رسد...

ما یک سیکل آکوردیک پیدا و تعیین کردیم که در همان سبک کار کنیم و در آن سیکل حدود شش تا آهنگ توانستم با کمک رشید بسازیم.

ابتدا ملودی‌ها را ساختید بعد روی آنها شعر گذاشتید؟

بله، به همین دلیل وقتی اشعار به ارشاد رفت حدود چهار تا شعرها را قبول نکردند و گفتند مشکل دارد. یکی از ایراداتی که در ارشاد راجع به موسیقی وجود دارد، این است که برای ترانه و آهنگ جدا مجوز صادر می‌شود و کسی که ترانه را براساس ملودی نوشته باشد در ارشاد خیلی دچار مشکل می‌شود. برای همین خیلی از شعرها تغییر کرد و حس و حال ما هم عوض شد و دیگر آهنگ‌ها به خوبی بار اولی که ضبط کرده‌بودیم، نشد. نمی‌دانم چه سیاستی پشت این جریان وجود دارد؛ احتمالا می‌خواهند موسیقی به بیراهه نرود، در صورتی که اعتقاد دارم هنری که در چارچوب قرار بگیرد، می‌میرد. هنرمندان ما خودشان خطوط قرمز را در نظر می‌گیرند.

آلبوم جدیدتان، آهنگ «دالگیرم» خیلی گل کرد. از این آهنگ و چگونگی ساخت ملودی آن بگویید.

یک شب، من و رشید در استودیو بودیم و خیلی حس خوبی داشتیم و حس کردیم یک ملودی در حال شکل‌گیری است. قسمت‌های هم را رشید گفت و اوجش را من گفتم. رشید گفت وای چه ملودی‌ای محمدرضا و فردای آن روز برای این ملودی ترانه سرود. ولی منلا برای آهنگ «ماه می‌خندد»، دو، سه ساعت با هم سروکله زدیم و سه، چهار مدل ملودی آمد و رفت تا رسیدیم به یک تم ساده که شد ماه می‌خندد! الان که نگاه می‌کنم می‌بینم ملودی ماه می‌خندد، ناخودآگاه از موسیقی بلوچستان گرفته شد. شاید در ظاهر مشخص نباشد، چون وقتی آهنگ تنظیم می‌شود تشخیص ریشه ملودی مقداری سخت می‌شود.

بازخورد آلبوم جدیدتان چگونه بود؟

از طریق اینترنت بازخوردهای خوبی دیدم. در مورد فروش آلبوم هم پخش‌کننده خیلی راضی بود و به نظر خودش تا اینجا جزو پرفروش‌های امسال بوده.

فکر می‌کنید چقدر اسم شما در این مساله تاثیر داشته؟

۱۰ درصد، چون موسیقی شوخی ندارد. یک آدم معروف نمی‌تواند صرف معروف بودن موسیقی کار کند و انتظار داشته باشد، مردم گوش بدهند. اگر قرار بود به دلیل اسمم باشد، آلبوم قبلی من باید این‌قدر می‌فروخت. البته پخش خوبی هم نداشت.

اگر کار بازی و موسیقی با هم تداخل پیدا کند کدام‌یک را انتخاب می‌کنید؟

اگر در مورد بازی پیشنهادی باشد که بتوانم یک شخصیت جدید خلق کنم بازیگری را انتخاب می‌کنم و اگر ببینم نمی‌توانم به آن نقش چیزی اضافه کنم موسیقی را انتخاب می‌کنم. فکر می‌کنم اگر بتوانم در زمینه موسیقی موفق باشم، تاثیر خوبی روی بازیگری‌ام دارد، چون نقش‌هایی را که دوست دارم، بازی می‌کنم.

اگر در مورد بازی پیشنهادی باشد که بتوانم یک شخصیت جدید خلق کنم بازیگری را انتخاب می‌کنم و اگر ببینم نمی‌توانم به آن نقش چیزی اضافه کنم موسیقی را انتخاب می‌کنم. فکر می‌کنم اگر بتوانم در زمینه موسیقی موفق باشم تاثیر خوبی روی بازیگری‌ام دارد، چون نقش‌هایی را که دوست دارم، بازی می‌کنم

اگر قرار بود بازی در کنسرت‌تان آهنگ‌های محلی هم می‌خوانید؟

نه. آن یک پروژه دیگر است. فکر می‌کنم تا سال آینده در گیر کنسرت‌های همین آلبوم باشم.

پرداختن به رنج سنی زیر ۲۵ سال آیا غیر از شناخته شدن به خاطر مسایل مادی هم بوده؟

من دو، سه سال است که در برنامه کلاه قرمزی نقش پسر عمه‌زا را بازی می‌کنم. یک روز ایرج طهماسب به من گفت: روی بچه‌ها سرمایه‌گذاری کن و من هیچ وقت این حرف را فراموش نمی‌کنم. شما وقتی روی بچه‌ها سرمایه‌گذاری کنید، پیر هم که بشوید به هر حال شما زودتر از آن بچه‌ها می‌میرید ولی تا آخر عمرتان شما یکسری طرفدار دارید. در موسیقی هم به همین شکل است. اگر بتوانم این قشر را جذب کنم تا زمانی که نتوانم بخوانم و بازی کنم یکسری طرفدار دارم که خیلی جوان‌تر از من هستند و هر وقت کار کنم، آنها مخاطب‌های من هستند. ماندگاری در درازمدت برای من خیلی مهم‌تر از پول است. اینکه در ذهن مردم نمیرم. فکر می‌کنم دغدغه اصلی هر هنرمندی همین باشد اینکه تا آخر عمر مخاطب داشته باشد. چنین هنرمندی هنرمند خوشبختی است.

بـرای مانـدگاری بـه موسـیقی بیشـتر امیدوارید یا بازیگری؟

الان نمی‌توانم جواب بدهم، شاید یک سال دیگر بتوانم به این سوال جواب بدهم. چون در عین حال اصلا دوست ندارم از بازیگری فاصله بگیرم.

بهتر است بیرد‌ازیم به نقشی که در کلاه قرمزی و پسرخاله دارید «پسرعمه‌زا» کار طنز برای بچه‌ها چه تفاوتی با طنزهای دیگر دارد؟

خیلی متفاوت است البته من از قبل می‌دانستم که کار کودک خیلی سخت است، اما بعد فهمیدم که روان‌شناسی عجیب و غریبی هم می‌زند. یادم هست چیزهایی را آقای طهماسب می‌گفت: محمدرضا، این خوب است، این کار را انجام بده ولی من در ذهنم آن را بی‌مزه می‌دیدم. بعدا که می‌دیدم پسر من دارد به همان جایی که طهماسب می‌گفت انجام بده، می‌خندد، تازه فهمیدم که ایشان چقدر بچه‌ها را خوب می‌شناسد.

یعنی فکر می‌کردید که چون جوان‌تر هستید و بسرپچه کوچولو دارید، بچه‌ها را بهتر از آقای طهماسب می‌شناسید؟

بله. فکر می‌کردم بچه‌ها را خوب می‌شناسم ولی دیدم نه. روان‌شناسی کودک، چیز عجیب و غریبی است و تازه فهمیدم چرا طهماسب و جبلی این‌قدر در کار کودک موفق هستند. آنها جنس بچه‌ها را می‌شناسند. ۳۰ سال است کار می‌کنند، از مدرسه موش‌ها بگیر تا کلاه‌قرمزی، همه کارهایشان موفق بوده.

کراکتر پسرعمه‌زا، کاملا متفاوت از تمام نقش‌هایتان است. از چگونگی متولدشدن شخصیت پسرعمه‌زا بگویید...

این نقش برای من یک شانس‌بود. حبیب رضایی زنگ زد گفت«آقای طهماسب و آقای جبلی می‌خواهند کلاه‌قرمزی را کار کنند. بیا دفتر صحرا فلیم من رفتم آنجا و آقای طهماسب و آقای جبلی هم بودند. طهماسب گفت: امسال قرار است یک عروسک اضافه کنیم. این عروسک از روستایی آمده است، اسمش را هم گذاشته‌ایم پسرعمه‌زا. کار ما هم بیشتر بداهه است و متن نداریم و تو را هم به این خاطر انتخاب کردیم که حس کردیم تو هم می‌توانی بداهه کار کنی و هم با ما همراه باشی.

شما بیشتر نقش آدم‌های پیر عبوس را بازی می‌کردید، چگونه به ذهن‌شان رسیده بود که می‌توانید نقش یک بچه‌دهاتی شوخ و شنگ را بازی کنید؟

نمی‌دانم. شاید انتخاب‌های دیگری هم داشتند من هیچ‌وقت این را نپرسیدم، ولی تا آنجایی که می‌دانم انتخاب دیگری نداشتند. من اولین نفر بودم که قرار شد بیایم و آنها امتحان کنند. یادم هست اولیل هنوز عروسک هم نداشتیم. یک عروسک پیرمرد بود که در«کلاه‌قرمزی و سروناز» عموی کلاه‌قرمزی بود و من با آن عروسک تست می‌زدم تا عروسک اصلی ساخته شود و تحت تاثیر آن عروسک صدای من پیر و خشن بود. منتها بعدا که عروسک اصلی آمد صدای من جاافتاد. برای تستهای روزهای اول برای آقای طهماسب قابل قبول بود. پیشنهادهایی هم می‌دادند، حمید جبلی و حبیب رضایی هم نظر می‌دادند، با این حال مرا خیلی راحت گذاشتند و در تمرینات واقعا لذت می‌بردم. با اینکه هنوز قرارداد نداشتم، دوست داشتم روز تمرین من برسد و بروم تمرین.

گفتید بیشتر کار بداهه است و متن ندارید. کمی توضیح‌می‌دهید؟

متن‌های ما نوشته شده نبود، فقط موضوع بود. موضوع «خواب» یا موضوع «میزدمبدر» البته یکسری کار داشتیم که مثلا وقتی می‌خواهد بخواید داستانی بخواند یا پسرعمه‌زا مثلا خوشش نیاید و چون متن نداشتیم همیشه اینجوری می‌شد که اول یکبار می‌گرفتیم و بعد دوباره اصلی را می‌گرفتیم. بعضی اجراها هم بود که اجرای اول آنقدر عالی بود که وقتی نگاه می‌کردی، می‌گفتی همان اول‌کار خوب است.

تجربه کار برای کودکان چگونه بود؟

تجربه بسیار خوبی در کار حرفه‌ای من بود. کار با این دو نفر - یعنی ایرج طهماسب و حمید جبلی - بسیار لذت‌بخش است. واقعا آنقدر در این کار و محیط هنری‌شان لذت می‌بردم که چیزهای دیگر اصلا برای من اهمیتی نداشت و اصلا به بحث قرارداد فکر نمی‌کردم. کارشان بسیار حرفه‌ای است.

معمولا در سینما و تلویزیون ما، هرچه گروه سنی مخاطب کمتر می‌شود همه چیز کوچک‌تر می‌شود. اما آنها کار کودک را هم با جدیت تمام انجام می‌دهند...

بله. حرفه‌ای هستند، به کسی که با آنها کار می‌کند احترام می‌گذارند، از آبدارچی گرفته تا بازیگر و بقیه عوامل، همه برایشان محترم هستند. به همین خاطر خودشان هم خیلی مورد احترام هستند.

لهجه پسرعمه‌زا کجایی است؟

قرار بود این کاراکتر مترجم داشته باشد، یعنی کسی نفهمد که او چه می‌گوید و کلاه قرمزی مترجم او باشد و این کار مرا احترک کرده بود. بعد که گرم شدم و شخصیت دستم آمد و تیپ ساخته شد، دیدم که بعضی وقت‌ها پسرعمه‌زا باید حرف بزند. در تمرین‌ها هم همین مساله مطرح و تصمیم گرفته شد که حرف هم بزند. چون اگر قرار بود همه‌اش متکی به مترجم باشد کم می‌آوردم. در تمرینات من خیلی چیزها را پیدا کردم و در آن قسمت‌ها آقای طهماسب گفت: تو تا چیز را حتما نگهدار و فراموش نکن، یک‌اش وقتی است که صدایش می‌کنند و می‌گوید «هو» و دیگری خندداش. موقع تمرین خیلی چیزها بدهن من می‌رسید و شاید فردا فراموش می‌شد. اما قرار شد این دو بخش را فراموش نکنم و من هم آنها را نگه داشتم.

به خنده‌های پسرعمه‌زا هم در تمرین‌ها رسیدید؟

بله. در تمرین‌ها به دست آمد و همه بچه‌ها گفتند که بامزه است و می‌تواند این کاراکتر را بامزه کند، بنابراین آن را نگه داشتم. در مورد لهجه هم تاکید آقای طهماسب این بود که لهجه جای خاصی را نداشته باشم. البته من برای اینکه خودم راحت‌تر کنم پیشنهاد کردم که از لهجه منطقه خودمان کمک بگیرم. ولی آقای طهماسب گفت نه به جای خاصی وصلش نکنیم. گفت: می‌توانی یک لهجه بسازی و من باید این کار را می‌کردم. یک نکته را هم بگویم. یک چیزهایی یک زمانی در ناخودآگاه آدم ثبت می‌شود که خودش فکرمی‌کند مال خودش است. حمید جبلی گفت: ما یک زمانی یک همسایه داشتیم که من صدای حرف زدن آنها را از پنجره می‌شنیدم. اینها حرف زدن‌شان آکسان آنچنایی نداشت. همین‌جوری ادامه داشت و من نمی‌دانستم کی حرف‌شان تمام می‌شود به قول آقای جبلی نه آن بسختی پیدا می‌شد. من این حالت را نگه داشتم ولی نه آنقدر که نه آن مشخص نشود. این یک کمی شبیه لهجه مازندرانی می‌شود ولی من اصلا مازندرانی بلد نیستم. در اصل حمید جبلی چنین خاطره‌ای را برای من تعریف کرد و این در انتخاب این لهجه خیلی تاثیر داشت.

جعبه جادو

کلاه‌قرمزی در حاشیه

جمشید ارجمند
منتقد

■ ماندگاری شخصیت کلاه قرمزی رابطه مستقیمی به نوآوری و خلاقیت دو هنرمند تولیدکننده این مجموعه یعنی حمید جبلی و ایرج طهماسب دارد. کلاه قرمزی از همان دوره‌های نخست با توجه به شاخصه‌هایی که داشت در ذهن مخاطبان چه کودک چه بزرگسال ماندگار شد. یکی از این شاخصه‌ها گویش این عروسک و صدای کلاه قرمزی بود که بسیار دوست‌داشتنی است. در شرایطی که در بسیاری از برنامه‌ها مخاطبان از کلیشه‌ها خسته شده‌اند و برنامه را رها می‌کنند، کلاه قرمزی توانسته در طول سالیان متوالی با برنامه‌های خلاقانه مخاطبان خود را حفظ کند. البته حس می‌کنم مجموعه کلاه قرمزی در این دو سال اخیر که در عید پخش شد، از قالب خودش خارج شده است. منظور من از این خارج شدن در زمینه «قهرمان داستان» است. کلاه قرمزی اولیه در تلویزیون یا سینما با محوریت خود عروسک کلاه‌قرمزی پخش می‌شد و در کنار آن آقای مجری و پسرخاله شناخته شده بودند. در حالی‌که در این مجموعه نوروزی عروسک‌های بسیاری وارد شده‌اند و حضور کلاه قرمزی بسیار کمرنگ است. با شناختی که من از این تیم دارم این افراد می‌توانستند برای هر کدام از این شخصیت‌ها یک برنامه مستقل بسازند و لازم نبود به اسم کلاه قرمزی این مجموعه ساخته شود. زیرا حضور کلاه‌قرمزی و پسرخاله در این مجموعه‌ها بسیار کمرنگ است. به فامیل دور به نظر من در برنامه اسمال از دیگر شخصیت‌ها بیشتر پرداخته شد. عروسک‌هایی که به راحتی دارند باز این مجموعه را می‌کشند و در این مدت محدود توانستند جذابیت بالایی را برای مخاطب ایجاد کنند و مخاطب به راحتی با این شخصیت‌ها ارتباط برقرار کرده است می‌توانستند به طور جداگانه‌ای در یک برنامه مستقل به کار گرفته شوند. فامیل دور، پسرعمه‌زا، بعبی همه عروسک‌های محبوبی هستند و کاش می‌شد از آنها در ساخت برنامه‌های دیگری استفاده کرد. قصه کلاه قرمزی با قهرمانی خود کلاه قرمزی معنا می‌یابد. شخصیت کلاه قرمزی کشش داستان‌پردازی‌های جدید را دارد و بهتر است از شخصیت‌های جدید برای ساخت برنامه‌های جدید استفاده کرد. مهم این است که برنامه‌ای که ساخته می‌شود حرفی برای گفتن

داشته باشد. اگر برنامه‌ای این قابلیت را داشته باشد، می‌تواند همیشه ماندگار باشد. حقیقتا کلاه‌قرمزی، آقای مجری و پسرخاله هنوز هم در بین سنین مختلف مردم مخاطب دارد و قصه‌های زیادی برای گفتن. مجموعه‌های تلویزیونی بسیاری در ایران ساخته شده‌اند که در قسمت اول با محبوبیت مردم مواجه شدند اما پس از آن قسمت‌های بعدی نه تنها نتوانستند مخاطب را جذب کنند بلکه آن تصویر خوب مجموعه اول را هم از بین بردند. «زیر آسمان شهر» یک مثال از این موارد است. مجموعه‌ای که در قسمت اول توانست حس خوبی را به بیننده انتقال دهد ولی در مجموعه دوم و سوم مخاطبانش را از دست داد. عامل اسلی موفقیت هر برنامه‌ای متن، فیلمنامه، کارگردانی است و در وهله بعد بازیگران و عوامل دیگر دخیل هستند. در نتیجه به صرف اتکا بر شخصیت‌های یک مجموعه نمی‌توان موفقیت آن را پیش‌بینی کرد. روند داستان و داشتن خلاقیت برای ماندگاری یک مجموعه لازم است.

ادامه از صفحه ۱۰

جای خالی یک تشکل صنفی قوی

این ناراحتی خوب است و بهتر است برگردند و ببینند اگر در شرایطی که آنان قرار دارند صنفی مستقل بود و تشکیلاتی مستقل صنفی و شورای صنفی و به طور کلی خانه سینما را حمایت می‌کردند الان با این گرفتاری‌ها روبه‌رو نمی‌شدیم؛ برخی از همین دوستان خانه سینما را به ناهمایی زشت خطاب کردند و حالا به خاطر داشتن اگر یک تشکیلات صنفی قوی وجود داشت وضعیت برای این فیلم‌ها چنین نمی‌شد. اقتدار اصناف و ان‌جی‌اوها در کنار معاونت سینمایی می‌توانست تضمین‌کننده این باشد که اگر سینماگری فیلمی بسازد از آنان در مواقع ضروری دفاع شود.

به هر حال وقتی در فیلمی مساله‌ای مطرح می‌شود گروهی ممکن است آن را به خود بگیرند و اغلب این گروه کسانی هستند که وضعیت خود را متناسب آنچه در فیلم تصویر شده است می‌بینند. حال ممکن است اصلا هدف فیلم هدف قرار دادن گروه دیگری باشد. با وجود همه این حساسیت‌ها و واکنش‌ها اگر در درون سینما مسایلی که ذکر شد وجود نداشت و شرایط و مدیریت به‌گونه‌ای دیگر بود به میزان بسیار کمتری آسیب‌های ناشی از این برداشت‌ها متوجه سینما می‌شد.